درس پانصد و هفتاد و پنجم

ضابطهٔ اختلاف تشکیکی (۳)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

منظور از تشکیک در ذات در کلام شیخ اشراق

بحث در کلام شیخ اشراق بود که ایشان در کتاب مطارحات خودشان، کیفیت اشتداد و ضعف و به‌طورکلی تشکیک به انحاء خودش در مسئلهٔ ذات و ذاتیات را به این نحو ترسیم کرده بودند که یکی از اقسام تشکیک، تشکیک در ذات است و مقصود از ذات در اینجا نه هر ذاتی است که عبارت از همان جنس و فصل ذات و ذاتی ـ در باب خارجی به معنای نوعیت و جنسیت ـ باشد. در بعضی از طبایع مهمله مانند نوعیت، اطلاق طبیعت مرسله بر افراد مشمول در تحت این طبیعت، اطلاق تواطی است و به‌طور مساوی و تساوی این اطلاق صادق است ولکن در بعضی از طبایع مرسله مانند بعضی از اقسام مقولات مثل مقدار و کیف یا در مسموعات یا در مذوقات یا در مشمومات یا الوان و امثال‌ذلک، این اختلاف به نفس همان ماهیتی است که در حمل اوّلی

و در حمل هوهو، همان تعریفی که برای سایر مقولات آورده می‌شود همان تعریف برای او هم آورده می‌شود منتها در این مفهوم ما می‌بینیم که کم و زیادی وجود دارد و مابه‌الاِشتراک در این مفهوم عین مابه‌الاِختلاف است و به عبارت دیگر در اینجا مابه‌الاِختلاف یک مسئله است و مافیه‌الاِختلاف یک مسئلهٔ دیگر است و همان‌طوری‌که مرحوم آخوند، کلام صاحب مطارحات را توضیح دادند و توجیه کردند، یک‌وقت مابه‌الاِختلاف در اینجا موجب تفاوت بین دو هویت خارجی است که ما این مابه‌الاِختلاف را در عوارض زائدهٔ بر حقیقت نوعیه مشاهده می‌کنیم. مابه‌الاِشتراک دو فرد از یک انسان عبارت از همان جنس و فصلشان است ولی مابه‌الاِختلافشان عبارت از صنفیت و مشخصات خارجیه است. این مابه‌الاِختلاف خارج از آن حقیقت ذات است، حقیقت ذات مشترک است و اشتداد و تشکیک برنمی‌دارد.

مطلب دوم: مافیه‌الاِختلاف است، آنچه را که مافیه‌الاِختلاف است نسبت به مابه‌الاِختلاف فرق می‌کند و تفاوت دارد. در مافیه‌الاِختلاف مانند مقدار

که اگر دو خط را که درنظر بگیرید که یکی قصیر و یکی طویل است مابه‌الاِختلاف در اینجا وجود ندارد هردوی این خط مصداق برای مقداریت هستند و هردو می‌توانند موضوع برای کمیّت متصل قارالذات قرار بگیرند. در خط قصیر پنج سانتی همان تعریفی آورده می‌شود که برای خط طویل پنجاه سانتی و صد سانتی آورده می‌شود و تفاوتی ندارد. کمٌ متصلٌ قار الذّات ذا بُعدٍ واحدةٍ تعریفی است که برای خط گفته می‌شود و برای هردو یکسان است. حالا آن خطی که صد سانت است کمیّتش بیشتر است یا قار الذات بودنش بیشتر است؟ خیلی دیگر به قارقار می‌افتد!! یااینکه اتصالش از آن خط پنج سانتی قوی‌تر است؟! هیچ‌کدام، هردو به یک نحو کمّ هستند، هردو هم قار الذات هستند، هردو هم دارای یک بُعد هستند و حالا آن صد سانتی دو بعد نمی‌شود، آن همان یک بُعد است منتها اگر دو کیلومتر هم شود یک بعد است و تفاوتی ندارد. در اینجا مابه‌الاِختلاف بین اینها نیست، آن چیزی که ما بِه اینها را تشکیل می‌دهد همان مابه‌الاِشتراک است یعنی همان کمیّت و

مقداریت.

بله، مسئله‌ای در اینجا هست که مابه‌الاِختلاف است یعنی در همان مقداری که آن مقدار مابه‌الاِشتراک است، در خود آن مقداریت در اینجا تشکیک وجود دارد پس این فیه‌الاِختلاف به فرد خارجی برمی‌گردد، نه به خود اطلاق طبیعت مرسله! یعنی خود فرد خارجی سهم بیشتری از مقدار دارد. سهم بیشتر از مقدار داشتن با صدق بیشتر مفهوم مقدار دوتاست! هردو با همدیگر فرق می‌کنند! سهم بیشتر از عدد داشتن با اطلاق مفهوم عددیت بر یک عدد دوتاست؛ بین عدد ده و عدد شش اختلاف هست و این اختلاف اختلاف در ماهیت نیست! ماهیت شش به همان مقدار از عددیت سهم دارد که ماهیت ده از عددیت سهم و نصیب دارد و هیچ فرق نمی‌کند. چه شما بگویید: عدد شش، پاسخی که برای ما هو آورده می‌شود باید کمّ قار الذات غیر متصل فی تعدد باشد یا شبیه همین جواب.

لذا این کمّی که الآن دارای تعدد و شمارش است ـ که خط و سطح جسم را خارج می‌کند ـ عبارت است از مفهومی که این مفهوم از یک که شروع

می‌شود هم بر «یک» صدق می‌کند تا یک عدد جبری به اضافهٔ بی‌نهایت، همهٔ اینها دارای این مفهوم هستند و واجد این مفهوم هستند و هیچ کم‌وزیاد هم ندارند.

بله! در اینجا مابه‌الاِختلاف وجود ندارد چون حقیقت مشترکهٔ اینها در همهٔ آنها در واحد است ولی مافیه‌الاِختلاف وجود دارد؛ یعنی در همان عددیتی که خارج را تشکیل می‌دهد، خود آن عددیت ممکن است در یک عدد زائد باشد که ده باشد و در یک عدد ناقص باشد که شش باشد. خود عددیت موجب اختلاف است، نه مفهوم عددیت! و این قضیه، قضیه‌ای است که ایشان می‌فرمایند که در کلام صاحب مطارحات خوب دقت نشده است و لذا مشائین بر اشراقیون ایراد وارد کرده‌اند و مشّائیون حجت اقامهٔ تشکیک بر ذاتیات را رد کرده‌اند و گفته‌اند که اطلاق ذاتیات بر افراد خارجی و مصادیقش، اطلاق بالتواطی است و اطلاق به تشکیک نیست و تشکیک در آن فرد وجود دارد. مرحوم صاحب مطارحات و شیخ اشراق به این نحو این مسئله را در اینجا بیان کرده‌اند.

بعد مرحوم شیخ به‌طورکلی اصلاً اصل مسئله را با این بیان [رد می‌کنند] منتها این بیانی که ما در اینجا کردیم، ما از کلام شیخ این بیان را گرفته‌ایم که در رد صاحب اشراق این مطالب را بیان کرده‌اند و در رد رواقیون که قائل به تشکیک در ذات و ذاتیات هستند بیان کرده‌اند ولی ما این مطالب را از خود این مطلب شیخ برای مطلب رواقیون توجیه گرفته‌ایم و تأیید گرفته‌ایم که منظور رواقیون هم خود نفس ذات و ذاتیات نیست بلکه عبارت از همان فرد خارجی است گرچه مطلب آنها ایهام این را دارد که ذات، خودش فی‌حدّنفسه که همان ماهیت باشد در اینجا قابل کم‌وزیاد شدن است اما مقصود رواقیون با آن نظر مشائین در اینجا باهم خیلی اختلافی ندارد و مسئله در ذات و ذاتیات برگشتش به همان مافیه‌الاِختلاف است و مابه‌الاِختلاف است که در کلام شیخ آن مسئله مطرح شده است. حالا اگر کلام شیخ را بخوانیم این قضیه بهتر روشن می‌شود که چطور ایشان این مسئله را مطرح می‌کنند و رد می‌کنند.

به عبارت دیگر شیخ اشراق اختلاف را در نفس

سواد می‌دانند، نه در فرد خارجی! و شیخ اختلاف را در فرد خارجی می‌داند، نه در نفس سواد الاّ اینکه کلام شیخ اشراق که می‌فرماید: در نفس سواد، به این معنا نیست که خود ماهیت سواد کم‌وزیاد می‌شود و اشتداد پیدا می‌کند، معنا و مفهوم کلام ایشان این است که آن مصداقی که از سواد برای انسان مجسم است، آن مصداق کم‌وزیاد می‌شود نه‌اینکه مفهوم سواد کم‌وزیاد شود و بین مفهوم و مصداق فرق هست و اشکال ندارد که مصداق ذهنی، آن آینهٔ برای تشخیص مصادیق خارجی باشد؛ یعنی شما وقتی که می‌گویید: سواد، این سواد مفهومی دارد که عبارت است از لون قابضٌ للبصر یا کیفٌ قابض للبصر، خود همین یک مفهوم است و این مفهوم کم‌وزیاد ندارد ولی این مفهوم یک مصداق دارد، مصداق این مفهوم که عقل و ذهن آن را ادراک می‌کند، چیست؟ عبارت است از همان رنگ خاص و لون خاص که آن مراتب و کم‌وزیاد دارد.

مرحوم شیخ در اینجا در خلاف قول اینها می‌فرماید که نه مفهوم کم‌وزیاد دارد و نه سواد

کم‌وزیاد دارد، فرد خارجی کم‌وزیاد دارد، اصلاً به سواد ارتباط ندارد. این نکتهٔ دقیق و لطیف بین مطلب شیخ اشراق و رد مرحوم شیخ در اینجاست که مرحوم شیخ اشراق بین خود مفهوم ـ یعنی تفسیری که از سواد می‌شود که عبارت از همان طبیعت مرسله است ـ و مصداق کلی سواد فاصله انداختند و تفاوت قائل شده‌اند. تفاوت بین این دو را مرحوم آخوند کشف کرد و لذا این تفاوت را در پاسخ مشّائین که مشّائین قائل به عدم تشکیک در ذات و ذاتیات هستند، بیان می‌کند که شما کلام رواقیون به‌خصوص شیخ اشراق را نفهمیده‌اید و منظور آنها را خوب ادراک نکرده‌اید. اینکه اینها می‌گویند که در مقدار تشکیک هست، نه‌اینکه خود ماهیت کمیّت تشکیک دارد، مصداق این ماهیت کم‌وزیاد دارد یعنی آن مصداق کلی در ذهن، کم‌وزیاد دارد. یک‌وقت که شما می‌خواهید انسان را تعریف کنید، می‌گویید که انسان حیوان ناطق است، حیوان ناطق نه رنگ انسان را حکایت می‌کند و نه چشم و ابرو و بدن انسان را حکایت می‌کند و نه آن مغز و قوّهٔ عاقله و نفس و خصوصیات نفسانی را

حکایت می‌کند. از یک معنای کلی حکایت می‌کند که آن معنای کلی، مصداقی دارد و آن مصداقش یک ماهیت مبهمهٔ قابل اشتمال برای همهٔ افراد می‌شود یعنی وقتی که شما می‌گویید که انسان ناطقی به منزل ما آمد یک‌دفعه انسانی در ذهن شما مجسم می‌شود، آن انسان نه طویل است و نه قصیر، و نه لاغر است و نه سمین، و نه سیاه است و نه سفید، و نه ایرانی است و نه غیر ایرانی، و نه مسلمان است و نه غیر مسلمان. چنین مصداق کلی ذهنی که آن مصداق کلی ذهنی منطبقٌ‌علیه حیوان ناطق است آن مصداق کلی ذهنی با آن منطبقٌ‌علیه حیوان ناطق دوتاست، آن از دایرهٔ مفهوم است و این از دایرهٔ مصداق است منتها این مصداق، مصداق کلی ذهنی است که وجود خارجی ندارد و آن افرادی که در خارج هستند مصداق برای این هستند، نه مصداق برای حیوان ناطق. حیوان ناطق یک مفهوم است، این مفهوم یک مصداق کلی ذهنی را به‌وجود می‌آورد. آن مصداق کلی ذهنی به معنای عام و شمولش آن‌وقت به افراد خارج منطبق می‌شود، زید و عمرو و بکر و همه را

شامل می‌شود. لذا وقتی که می‌گوییم که حیوان ناطقی به منزل آمد، خود مفهوم حیوان که جنبش باشد و مفهوم نطق که تفکر باشد در ذهن شما نمی‌آید، انسان در ذهن شما می‌آید.

تا حالا شده است که بگویید: حیوان ناطق؟ البته تا حالا این‌طوری صحبت نکردید، باید یک طلبه این‌طوری حرف بزند! عیالش بگوید که چه کسی زنگ زد؟ [او بگوید که] یک حیوان ناطق! می‌گوید: ای داد! شوهر کردم، ببین چه از آب درآمد! می‌گوید که حیوان ناطق دم درآمد!

بنده خدایی ـ الآن زنده است و معمم است ـ می‌گفت که با دو نفر دم منزل آقای مطهری ـ خدا او را بیامرزد ـ رفتیم، آن دو نفر کت و شلواری بودند و ما آخوند بودیم، پسر ایشان ـ نمی‌دانم کدام یک از پسران ایشان ـ آمد در را باز کرد و رفت به بابایش داد زد که بابا! بیا دوتا آدم با یک آخوند دم درآمدند بعد آقای مطهری ـ البته این شخص هم شاگرد آقای مطهری بود، شوخ هم بود ـ می‌گفت که پس تکلیف شما دوتا معلوم شد! گفت: بله! تکلیف کسی که پیش شما درس بخواند همین است! همین است که

از آدمیت خارج است!

حالا این زن بگوید که شوهرش می‌گوید که [حیوان ناطق آمد!]، شما از این حرف‌ها نزنید! یک حیوان ناطق آمد! یک‌دفعه چه تصوری از این حیوان ناطق است؟ حیوانیتی که آن است نمی‌آید. انسان در ذهن می‌آید. این انسانی که در ذهن هست ـ در بعضی موارد قابلیت شدت و ضعف دارد ـ قابلیت شدت و ضعف ندارد و در بعضی موارد آن مصداق قابلیت شدت و ضعف دارد که آن مصداق عبارت از همان مصداق کلی خطیت است، نه آن مفهوم! آن مفهوم علی التواطی صادق بر آن مصداق کلی است.

یا فرض کنید که در مورد عدد علی التواطی است، فرق نمی‌کند ولی همین‌که کمٌ قار ذو تعدّد و منفصل می‌آید، خود مصداق کلی عدد در ذهن آمد که این مصداق کلی عدد شدت و ضعف دارد.

اینجاست که آن مطلبی را که من می‌خواستم خدمتتان عرض کنم که گفتم: اگر از این راه وارد می‌شدند ـ البته اینکه مرحوم آخوند ذکر کرده‌اند قدری با این مسئله تفاوت دارد یعنی توضیح و دقت

بیشتری شده است ـ و اگر از اول این معنا را به این کیفیت ذکر می‌کردند دیگر اصلاً جا برای اشکال و اعتراض امثال شیخ و مشائین نبود و آن معنا این بود که شما در ذهنتان همیشه افراد خارجی را مدّنظر قرار می‌دهید! فرد ذهنی را خودتان مقایسه کنید، راجع به فرد ذهنی که دیگر مصداق خارجی نیست. این اگر باشد افرادی هستند که داخل در تحت ماهیت هستند، آیا برای افراد ذهنی تشکیک قائل نیستید؟! یعنی خود ذهن! گرچه از خارج کمک می‌گیرد و مبدأ و منشأ برای همین تصور و تشکیل ماهیت و افرادش خارج هستند ولی بالآخره الآن صرف‌نظر از خارج، کسی که چشمش را ببندد افراد متفاوتِ اسود را فرض نمی‌کند؟ خب این افراد متفاوت اسود بدون فرد خارجی چگونه ترسیم می‌شوند؟! به چه نحوی ترسیم می‌شود؟! به‌خاطر همین است که دلیل خود این افراد متفاوت اسود بر این است که اینها در تحت یک مصداق عامی داخل هستند که آن مصداق عام قابل تشکیک است؛ یعنی همین‌که شما عدد شش با عدد ده را بدون تعین خارجی در ذهن تصور می‌کنید و می‌گویید که عدد شش از عدد ده انقص است، این

نقصان و تمامیت از کجا آمد؟! از نفس خود ذهن این نقصان و تمامیت آمده است که ذهن در تشخیص ماهیات چیز دیگری راه ندارد. ذهن که وجود خارجی ندارد.

ذهن عبارت است از نفس حضور ماهیت در وعاء خودش

ذهن عبارت از نفس حضور ماهیت در وعاء خودش است که به آن صورت وجود ذهنی می‌دهد، این کاری است که ذهن می‌کند والاّ وجود خارجی که در ذهن نمی‌آید تااینکه شما بگویید که در اینجا مافیه‌الاِختلاف عدد خارجی است یا مافیه‌الاِختلاف در اینجا سواد خارجی است یا مافیه‌الاِختلاف در اینجا خود زمان خارجی است مثل زمان کم و زمان بسیار.

ما در اینجا خارج نداریم، هرچه داریم ذهن است! در این ذهن یک ساعت بیشتر است یا نیم ساعت؟! در ذهن عدد ده بیشتر است یا عدد هشت؟! سواد اشدّ در ذهن قابل ترسیم است یااینکه قابل ترسیم نیست؟! آنچه که سواد در ذهن ترسیم می‌شود همه به یک منوال است، این که غلط است! این خلاف است! خلاف وجدان است! پس این

ذهن همان‌طوری‌که ماهیت اشیاء خارجی را می‌تواند تفصیل کند و تشکیل و تکوین دهد و برای اشیاء خارجی ماهیت مفهومی درست کند، همین‌طور این ذهن برای آن ماهیتی که در مقام تفسیر اشیاء خارجی متکوّن کرده است یک مصداق درست می‌کند که آن مصداق، مصداق کلی است. آن‌وقت آن مصداق قابل تشکیک است. وقتی که ذهن برای زمان مفهومی را ارائه می‌دهد و درمقابل عدد و خط این تعریف کمٌّ متصلٌ غیرُ قار ذات را می‌آورد، خود این تعریف آوردن مساوی است با تشکیل یک مصداق زمان در ذهن که آن مصداق زمان در ذهن قابل سعه است. به یک ثانیه صدق می‌کند و به هزار سال هم صدق می‌کند.

بنابراین هرچه انجام می‌شود در ذهن هست منتها این مبدأ خارجی دارد و از اشیاء خارجی و از مقارانات خارجی استفاده می‌کند و این را به‌عنوان کمک برای تشکیل این تصویرات به‌کار می‌گیرد ولی در ذهن، سوادیت اشدّ از ناقص است، در ذهن عدد کثیر از عدد قلیل انقص است، در ذهن خط طویل از خط قصیر اطول است و آن محاسبه در ذهن انجام

می‌شد.

من تعجب می‌کنم که چطور هم مرحوم آخوند و هم شیخ از این قضیه غفلت کرده‌اند و خود همین مسئله باعث شده است که بین مفهوم و ذاتیات در اینجا خلط شود و هردو طرف خلط کنند! یعنی هردو طرف در این مسئله اشتباه کنند! آنهایی که اثبات می‌کنند و می‌گویند که ما در ذات و ذاتیات مانند مقولهٔ کیف و کم تشکیک داریم، آنها خود سواد را ذات برای آن مصداق قرار داده‌اند درحالی‌که خود ذات به‌عنوان حقایق جنسیه و فصلیه نمی‌تواند تشکیک بردارد و حق با اشراقیین است و از آن‌طرف امثال شیخ و مشّائیین که رد کرده‌اند اینها نفهمیده‌اند بر اینکه مقصود از اختلاف ذاتیات، اختلاف مصداق است؛ مصداق ذات و ذاتیات در ذهن به‌عنوان مصداق کلی قابل برای تشکیک است لذا وقتی که می‌گویم: خط، الآن در ذهن همهٔ شما خط آمد، آیا منظور از آن خط، خط قصیر است یا طویل؟ هیچ‌کدام! یک خط! ذو بُعدٍ واحدةٍ. یک بُعد در ذهن آمد که نه قصیر است و نه طویل، این مصداق کلی

می‌شود که قابل تشکیک است که یا زیاد است یا کم! همین الآن شما یک خط ده سانتی در ذهنتان ترسیم کنید، همه ترسیم کردید. حالا من می‌گویم: خط پنج سانتی! همان را نصف کردید، درست شد؟ به یک ثانیه انجام شد. درحالی‌که اصلاً وجود خارجی ندارد، همهٔ کارها در ذهن انجام شد و واقعیت هم دارد، دیگر نمی‌توانید بگویید که چشم‌بندی است، نه چشم‌بندی است، نه اعتباری است و واقعیت خارجی هم دارد.

جناب شیخ شما که می‌فرمایید: فرد خارجی خط قابل شدت و ضعف است و نه فرد ذهنی، پس چرا ما این کار را کردیم؟ چرا ما در ذهن خودمان خط ده سانتی را تقسیم کردیم و پنج سانتی‌اش کردیم؟! یا برای رنگ و الوان، شدت و ضعف را در ذهن خودمان به‌وجود آوردیم؟! بنابراین باید اینها هم در همین مطلب تجدید نظر کنند.

تلمیذ: این قضیه به‌خاطر این نیست که منشأ خارجی دارد؟

استاد: منشأ خارجی به‌خاطر اصل تکوّنش است. وقتی که منشأ خارجی آمد و ذهن از آن منشأ خارجی مفهومی را فهمید، دیگر بقیهٔ کارهایش را خودش

انجام می‌دهد.

استاد: همین الآن که ما خط ده سانتی را تصور می‌کنیم، دوباره این‌هم به‌خاطر این است که خط ده سانتی را در خارج داریم.

استاد: خط ده سانتی را در خارج دیدید، ممکن است اصلاً در خارج نداشته باشیم، ممکن است آنچه را شما در خارج دیده‌اید خط پنج سانتی یا سه سانتی باشد.

تلمیذ: یک تصور از ده سانتی داریم دیگر!

استاد: نه نداریم.

تلمیذ: منظور خط نیست! ده سانت!

استاد: آهان! این ده سانت را ذهن درست کرده است، نه خارج! خارج برای برای شما فقط پنج سانتی را آورده است و بعد هم سه سانتی بعد شما می‌گویید که آن چیزی که پنج سانتی است می‌تواند یک کیلومتر هم شود. دیگر آن را ذهن درست می‌کند، خود اصل مقدار را شما از خارج فهمیده‌اید و بعد راجع به آن تجرید می‌کنید، مشخصات و متمایزات خارجی را حذف می‌کنید و یک معنای کلی مجرد و معرّای از متمایزات خارجی را ترسیم می‌کنید که آن معنا قابل سعه است ـ هم بر خارج هم

بر غیر خارج ـ آن معنا شدت و ضعف برمی‌دارد. حالا شدت و ضعفی که آن معنا برمی‌دارد یا در خارج وجود دارد یا در خارج هنوز وجود ندارد یا شما هنوز به آن نرسیده‌اید و برخورد نکرده‌اید.

تلمیذ: شدت و ضعفش هم مفهومی می‌شود دیگر؟

استاد: آن‌هم مفهومی می‌شود.

تلمیذ: یعنی در واقع شما خلاقیت ذهن را می‌فرمایید؟

استاد: بله بله.

تلمیذ: یعنی خلاقیت دارد بدون اینکه به خارج توجه کند؟

استاد: [بله] بدون اینکه به خارج توجه کند.

و اعتُرِضَ علیه بأنَّ طبیعةَ المقدارین الزائد و الناقص علی شاکلةٍ واحدةٍ و التفاوتُ بینهما لَیسَ بِنفسِ المقدار المطلق و إن کانَ فیه فإنَّ ما بِه التفاوت غیر ما فیه التفاوت.

این اعتراض، اعتراضی است که مشّائین بر کلام مرحوم شیخ اشراق کردند که طبیعت دو مقدار زائد و ناقص، یک قسم است؛ یعنی یک مفهوم بر هردو صدق می‌کند و هردو در تحت یک نوع هستند. تفاوت بین اینها به خود مقدار مطلق نیست بلکه به‌خاطر افراد خارجی و خصوصیت فردیهٔ خارجیه است. اگرچه تفاوت در مقدار مطلق است. مقدار مطلق یعنی المقدارية، مقدر مقید یعنی ده سانت، نه! در مقداریت تفاوت وجود ندارد، اگرچه تفاوت خارج از مقدار هم نیست یعنی تفاوت در مقدار است، نه‌اینکه تفاوت به مقدار است که مقدار فصل

شود.

فرق مابه‌التفاوت با مافیه‌التفاوت در محط بحث

بنابراین مابه‌التفاوت با مافیه‌التفاوت تفاوت دارد. آن چیزی که به او تفاوت است مثل اعراض خارجیه، مشخصات خارجیه، متمایزات خارجیه، غیر مافیه‌التفاوت است که مثل مقدار باشد. مافیه‌التفاوت موجب تشکیک نمی‌شود؛ موجب تشکیک صدق مفهوم بر این شیء نمی‌شود. تشکیک در آن جایی است که از عوارض خارجی بیاید و این شیء را کم‌وزیاد کند، نه‌اینکه خود آن مفهوم باعث این تفاوت و تشکیک شود.

لأنَّه بنفسِ المقداريةِ المختصةِ بكلٍّ منهما فی حدِ فرديتِهما بحسبِ اختلافهما فی التمادی علی أبعادٍ محدودةٍ إلی حدودٍ معينةٍ.[1]

چون در اینجا به نفس مقداریت مختصّه‌ای است. تفاوت به خود مقداریتی است که مختص به هرکدام از این دوتا در حد فردیتشان است، نه در حد مفهومشان. فردیت خارجی آنها در مقداریت باعث اختلاف شده است، نه اطلاق مقدار بر آنها! اطلاق مقدار به هردو یکی است یعنی به همان مقدار که به

[1] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۳۴.

یکی خط گفته می‌شود به همان مقدار هم به دیگری خط گفته می‌شود. هردو خط است و تشکیک ندارد. بله! اختلاف به آن خصوصیت فردیهٔ خارجیه است که در حدّ فردیت این اختلاف در اینجا به‌وجود می‌آید. به‌حسب اختلافشان در تمادی بر ابعاد محدوده تا حد معیّن، هرکدام از اینها در تمادی دارای مراتب بی‌نهایت هستند.

و ذلک أمرٌ خارجٌ عن طبیعةِ المقداریةِ تابعٌ لها مِن جهةِ استعداداتِ المادةِ و انفعالاتِها المختلفةِ فَکلٌّ مِن الطویلِ و القصیرِ مِن الخطین إذا لوحظا مِن حیثُ طبیعةِ الخط کانَ کل منهما طولاً حقیقیاً یُضاهی الآخر فی أنَّه بعدٌ واحدٌ و لا یعقل بینهما فی هذا المعنی تفاضلٌ أصلاً.

این به مقداریت ربطی ندارد و به کمیّت مربوط نیست، این خارج از طبیعت مقداریه است اما این اختلاف تابع طبیعت مقداریه است و خارج از این طبیعت نیست. از نظر استعدادات ماده می‌تواند به‌نحوی ظهور و بروز پیدا کند که یک سهم بیشتر را از مصداق ببرد. این ماده به‌نحوی است که سهم کمتری را از این مصداق می‌برد ولی هردو در صدق مفهوم بر خود اینها مساوی هستند.

فَکلٌّ مِن الطویلِ و القصیرِ ... وقتی که هرکدام از دو خط طویل و قصیر از حیث طبیعت خط ملاحظه شوند، هرکدام از اینها واقعاً یک طول حقیقی است که هرکدام مثل دیگری است، این خط

عین آن خط است. هردو دارای بُعد واحد هستند و فرقی نمی‌کند و تفاضل معنا ندارد. وقتی پای قیاس پیش می‌آید این خط را به این قیاس کنید، اینجا یک مقوله‌ای به نام مقولهٔ اضافه اضافه می‌شود که باعث این‌همه دردسر می‌شود، این یکی زیاد می‌شود و این یکی کم می‌شود. قبل از اینکه مقایسه شود هم به خط یک‌متری خط صدق می‌کند ـ حتی فرض کنید که خط نیم‌متری هم در ذهنتان نیاورید ـ و به خط نیم‌متری هم به همان میزان صدق می‌کند. بعد حالا می‌گویید که خط یک‌متری با خط نیم‌متری مقایسه کن! می‌گوییم که عجب! بیشتر از این شد! چطور این «بیشتر» اول نبود؟ پس معلوم می‌شود در تحت ماهیت فرقی نمی‌کند و ماهیت بر هردو یکی است! در مقام مقایسه زیاد شود، مقایسه هم که مربوط به فرد خارجی است.

تلمیذ: در مورد بحث وجود هم این مطلب را می‌فرمایند.

استاد: بله! حالا این مسئله را فعلاً مرحوم آخوند در اینجا مطرح می‌کنند تا قضیه به وجود برسد البته جلسهٔ قبل درخصوص وجود گفتیم و صحبتش شد البته ایشان اشاره کردند ولی بعد یعنی دو یا سه جلسهٔ

دیگر در قضیه وجود، این مسئله را مطرح می‌کنیم.

صدق وجود بر افراد خارجی علی التواطی

اختلاف در وجودات؛ اختلاف در فرد خارجی

جلسهٔ قبل در مسئلهٔ وجود گفتیم که حقیقت وجود، حقیقتی است که اصلاً جنس و فصل ندارد و یک ذات بسیط است و صدقش به هر فرد خارجی، صدق علی التواطی است یعنی به این دستگاه ضبطی که یک سیر وزنش است موجودٌ گفته می‌شود و به ملائکهٔ مجرد هم موجودٌ گفته می‌شود و به باری تعالی هم موجودٌ گفته می‌شود و تفاوتی از این نظر ندارد. آنچه که هست خود فرد خارجی این است که باهم اختلاف دارند.

تلمیذ: اینجا فرقش این است آن مابه‌الإختلاف نمی‌تواند خارج از وجود باشد چون در مورد خط طویل بودن و قصیر بودن خارج از این به آن تحمیل می‌شود.

استاد: نه! بحث مفهومی است، صحبت این است که مفهوم وجود، صدق مفهوم متواطی است. وقتی صدق مفهوم متواطی است پس اختلاف به فرد خارجی می‌آید، این‌هم همین‌طور است. مثلاً صدق زمان بر یک ساعت مانند صدق مفهوم زمان بر نیم ساعت است، اختلاف این دو کجاست؟ مربوط به آن فرد خارجی است و فرقی باهم نمی‌کند.

تلمیذ: در فرد خارجی چه چیزی در این فرد هست که در آن نیست؟ در مورد وجود، قوّت ... .

استاد: هردو یکی است؛ یعنی در مورد وجود آن فرد خارجی سهم بیشتری از آن مصداقیت دارد، نه از مفهوم! در این‌هم همین‌طور است و این‌هم سهم بیشتری دارد، هردو یکی است. مصداقیت عبارت از وجود است و وقتی که ما بحث مصداق می‌کنیم در واقع بحث وجود را می‌کنیم، در مقام مفاهیم وقتی که صحبت می‌کنیم این از مصداقیت خارج می‌شود و بحث ماهیات می‌شود منتها فرقش این است که وجود ماهیت ندارد و اسمش را ذات می‌گذارد و بقیهٔ مقولات اشیاء ماهیات دارند، فقط فرق در همین است والاّ همین‌که بحث تشکیک می‌شود بحث روی وجود می‌رود یعنی وجود خارجی است که تشکیک برمی‌دارد والاّ خود مفهوم تشکیک برنمی‌دارد.

و إذا لوحِظَ مقیساً إلی الآخرِ کانَ الأزیدُ منهما طویلاً إضافیاً یفضلُ علی الآخرِ بِحسبِ الخصوصیةِ الفردیةِ کما قالَ الشیخُ فی قاطیقوریاسِ الشفاءِ و لستُ أعنی أنَّ کمّیةً لا تکونُ أزیدُ مِن کمیّةٍ و أنقصُ بل إنّ کمیّةً لا تکونُ أشدَّ و أزیدَ فی أنّها کمیةٌ مِن أخری مشارکةٌ لها.[1]

[زمانی که آن به مقایسهٔ با دیگری لحاظ شود، آنکه از نظر طول و اضافه از دیگری بیشتر است از نظر خصوصیات فردی برتری می‌یابد و شیخ در

---

[1] . همان، ص ۴۳۵.

قاطیقوریاسِ شفاءِ] این‌طور می‌فرمایند که مقصود من از این مسئله این نبود که کم در همهٔ موارد و مصادیق به‌نحو متواطی صدق می‌کند، نه، منظور من این نبود که من کم زائد بر کم دیگر را قبول ندارم بلکه منظور ما از تساوی کم بر افراد، مفهوم کم است، نه مصداق خارجی کم. اشد و اضعف در کمیّت ـ بهتر بود ایشان الف و لام جنس می‌آورند، این‌طور به‌نحو نکره بلیغ نیست ـ از کمیت دیگر نیست یعنی ما در صدق مفهوم کمیّت، اشد و اضعف نداریم بلکه ما در مصداق خارجی کمّ اشد و اضعف داریم.

و إن كانَ مِن حيثُ المعنى الإضافي أزيدٌ منه أعني الطولَ الإضافي انتهى فالطولُ الحق لا يُقبَلُ الأزيد و الأنقص بل الطولُ المضاف

اگرچه از حیث معنای اضافی وقتی که یک کم با دیگری مقایسه شود، طول اضافی وجود دارد. طول غیر مقیّد و طولی که حقیقت طولیت صادق است، آن طولی که معنای طولیت یعنی امتدادی که آن امتداد، حق است و غیر مقیّد است، ـ در اینجا منظور از حق این است که حقیقت امتداد را دارد، نه حق به معنای واقع ـ قبول ازید و انقص نمی‌کند بلکه طول مضاف قبول انقص و ازید می‌کند.

و كذلكَ حكمُ العددِ و قال أيضاً فيه اعلَم أنَّ الكثيرَ بِلا إضافة هو العددُ و الكثيرُ بالإضافةِ عرضٌ فى العددِ و كذا طبيعةُ السوادِ و الحرارةِ أيضاً فى السواداتِ و الحراراتِ على نَسقٍ واحدٍ.

[حکم عدد هم این‌گونه] در همین کتاب مرحوم

شیخ فرمودند که کثیر بدون اضافه عبارت از عدد است. وقتی که شما یک عدد را با عدد دیگر مقایسه می‌کنید مقولهٔ اضافه در اینجا پیش می‌آید و در اینجا این تفاوت می‌کند. [طبیعت سواد و حرارت در سوادات و حرارات] اینها همه یکی است، خود حرارت کم‌وزیاد ندارد وقتی که این حرارت را با حرارت دیگر مقایسه می‌کنید در آنجا کم‌وزیاد پیش می‌آید. فرض کنید که درجهٔ شصت از آب را نه می‌توانید بگویید که داغ است و نه سرد است ولی وقتی که این درجه را با چهل مقایسه کنید می‌گویید که این داغ است و آن سرد است درحالی‌که نه چهل گرم است و نه آن سرد که حرارتش بیشتر و کمتر است. هرکدام از اینها درجهٔ خاص خودشان را دارند.

إنّما الاختلافُ بحسبِ خصوصیاتِ الأفراد لا بنفسِ جوهرِ الماهیةِ المشترکة و سنخِها کما قال أیضاً السوادُ الحق لا یقبلُ الأشد و الأضعف بل الذی هو سوادٌ بالقیاسِ عندَ شیءٍ هو البیاضُ بالقیاسِ إلی آخر.

اختلاف به خصوصیات افراد است، نه به نفس جوهر ماهیتی که مشترک است و سنخش در آنها است. دوباره مرحوم شیخ می‌فرمایند که سیاهی که غیر مضاف است و سیاهی مطلق ـ حق در اینجا به معنای مطلق است ـ قبول شدت و ضعف را نمی‌کند.

آن چیزی که به قیاس شیئی سواد است ممکن است خودش به قیاس با دیگری بیاض باشد یعنی در مقام مقایسه است که این اختلاف پیش می‌آید، خودش فی‌حدّنفسه قبول اختلاف نمی‌کند.

و کلُّ ما یُفرَضُ مِن السوادِ فهو لا یقبلُ الأشد و الأضعف فی حقِّ نفسِه

هر چیزی که شما می‌خواهید از سواد تصور کنید و به هر مرتبه‌ای از سواد می‌خواهید تصور کنید یعنی وقتی بخواهید خودش را درنظر بگیرید بدون پایین‌تر و بالاتر، چه ضعیف باشد و چه شدید باشد قبول شدت و ضعف نمی‌کند بلکه همان ماهیت خودش را قبول می‌کند، همان سیاهی. این الآن سیاه است، دیگری چیست؟ سیاه است، رنگ روی فرش سیاه است، همهٔ اینها سیاه است بعد که بخواهید مقایسه کنید می‌بینید عجب! این سیاه‌تر از آن است یعنی «تر» در مقام مقایسه برمی‌آید، نه در مقام خود ذات خود.

بل إنّما عندَ ما یؤخَذُ بالقیاسِ فَلذلکَ کان تقابلُ الطرفین یعُمُّ الأوساط و لا یزدادُ بِذلکَ أقسامُ التقابل.

وقتی که مقایسه شود، این مسئله پیدا می‌شود. به‌خاطر همین مسئله، در مقام تقابل این اوصاف را هم شامل می‌شود یعنی آن مراتبی که اینها بین دو نوع وسط هستند یعنی وقتی که یک لون می‌خواهد از

یک مرتبه به مرتبهٔ دیگر برود و ماهیتش عوض شود؛ از بیاضیت می‌خواهد به سوادیت برود، در این لون وسط هم بینهما متوسطات! در تمام اینها تقابل صدق می‌کند. لذا سیاهی شدید مقابل سیاهی ضعیف هست، عین نیست، تقابل صدق می‌کند ولی تضاد نیست، چرا؟ چون در تضاد داریم که باید به مرتبهٔ اشدیت برسد. به اشدیت این تقابل «تضاد» گفته می‌شود. در عین اینکه اینها باهم ضد نیستند ولی مقابل هم هستند، چرا؟ چون شدید یک چیز است و ضعیف یک چیز دیگر است و اینها از اقسام تقابل هستند. با این، اقسام تقابل زیاد نمی‌شود، نه! همهٔ اینها داخل در تحت یک مفهوم است.

و لا یَنهدِمُ اشتراطُ التضادِ الحقیقی بغایةِ الخلافِ فَمعنَی الأشدیةِ و الأزیدیةِ یرجِعُ عند هؤلاءِ إلی کونِ أحدِ الفَردَین فی نفسِه.

اشتراط تضاد در این غایت خلاف ازبین نمی‌رود چون در تضاد شرط این است که غایت، غایت خلاف باشد و ما در اینجا غایت خلاف نداریم. بنابراین با وجود اینکه عدد زیاد مقابل عدد کم است، با وجود اینکه سیاهی شدیدتر مقابل ضعیف‌تر است. با وجود اینکه خط طویل مقابل قصیر است ولی اینها هردو متضاد نیستند بلکه متقابل هستند، متضاد به چه

می‌گویند؟ به آن که اشد باشد؛ اشد از تقابل باشد و چون اشد از تقابل است اینها متضاد نیستند ولیکن خودشان از اقسام تقابل به‌حساب می‌آیند.

تلمیذ: خود این نمی‌تواند یکی از ادلهٔ اصالت وجود باشد که این اختلاف به‌هرحال باید به وجود برگردد، نه از حیث آن صدق ...

استاد: اصلاً به‌طورکلی اصل مسلّم این است که در ماهیت اختلاف وجود ندارد لذا این یک مسئلهٔ مسلّم است.

تلمیذ: در اصالت وجود خود مرحوم حاجی این را حتی به شعر هم آورده است.

استاد: این را هم ذکر می‌کند. اصلاً خود مرحوم حاجی این را آورده است.

تلمیذ: کلمهٔ «تر» را که به اشیاء نسبت می‌دهیم، از حیث صدق آن کم و کیف و از حیث صدق ماهیت تفاوتی ندارد، هم این خط است و هم آن خط است ولی آن که طویل‌تر می‌شود یا این قصیرتر می‌شود، به مصداق خارجی مجبور است برگردد.

استاد: بله‌بله! همین‌طور است.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد